

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(ع)
اسلام علیک یا حسن بن علی ایہا



به اهتمام

(ع)

حزین (زهرا) خوش نظر

آبان سال ۱۳۹۵

<http://hazzin.blogfa.com>

<https://telegram.me/hazinkhoshnazar>



این حسن هدیه پروردگار عالمیان است برای من ...
پیامبر اکرم (ص)



و چون سیمای عشق و عدالت ، حضرت علی علیه السلام، رخ در نقاب خاک کشید ،
و جان ملکوتی‌اش در حریم ستر ملکوت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مقیم گشت،
فرزند برنایش، امام و مقتدای شیفتگان ولایت علوی با لوای مظلومیت سبز،
حسین بن علی علیه‌السلام، به خطبه ایستاد و خداوند را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر درود
فرستاد و سپس فرمود:

«هان امشب مردی درگذشت که پیشینیان به او نرسیده‌اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید.
کسی که نبرد می‌کرد و جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند.

بخدا قسم در همان شبی وفات کرد که موسی بن عمران درگذشت و عیسی به آسمان برده شد و

قرآن نازل گردید.^۱»

و حق خود (یعنی حقوق رهبری) را برای مردم بیان کرد،

یاران پدرش با آن حضرت بیعت کردند، بر این اساس که هر که با او می جنگد، بجنگد و با هر که با او در صلح هست، در صلح باشند.

ابواسحاق سبیعی و دیگران نقل کرده اند:

در صبح آن شبی که امیر مؤمنان علی علیه السلام از دنیا رفت،

امام حسن علیه السلام برای اصحاب سخنرانی کرد،

پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شب گذشته مردی از میان شما رفت که پیشینیان در کردار نیک، از او پیشی نگرفتند و

آیندگان در رفتار، به او نخواهند رسید،

او همواره همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دشمنان جنگید،

و با نثار جان از حریم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

دفاع نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام روانه کردن او به سوی جبهه ها،

پرچمش را به او می داد، جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او، آن حضرت را

در میان می گرفتند. و از جبهه بر نمی گشت تا خداوند، فتح و پیروزی را به دست او ایجاد کند.

در همان شبی که عیسی بن مریم علیه السلام به سوی آسمان عروج کرد، و حضرت یوشع

بن نون وصی موسی (علیه السلام) وفات یافت، از دنیا رفت.

در این هنگام گریه گلوی امام حسن را گرفت و گریه کرد و همه حاضران با او گریه کردند.

سپس فرمود:

^۱ - تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۱۴۰.

من پسر بشیر (مژده دهنده) ، یعنی رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم هستم ،

من پسر نذیر (هشدار دهنده) یعنی رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم هستم ،

من پسر کسی هستم که به اذن خدا مردم را به سوی خدا دعوت می کرد،

من پسر چراغ تابناک هدایت هستم ،

من از خاندانی هستم که خداوند، پلیدی و ناپاکی را از آنان دور ساخت و آنان را به طور

کامل پاکیزه نمود.

من از خاندانی هستم که خداوند دوستی به آنان را در قرآنش واجب کرده و فرموده است :

... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ...

ای پیامبر! بگو من پاداشی برای رسالت نمی خواهم ، مگر دوستی در حق خویشاوندان و هر که

نیکی کند، بر نیکی او بیفزاییم.

منظور از (حسنه) (نیکی) در این آیه ، دوستی ما خاندان است و سپس

(سخنرانی را به پایان رساند و) نشست.

و پس از شهادت علی علیه السلام ،

زمین یتیم گشت ، و زمان تنها ماند ، و آسمان پر از ستاره های غربت.

بیعت مردم با امام حسن علیه السلام

پس از خطبه امام حسن علیه السلام ، عبدالله بن عباس پیش روی آن حضرت ایستاد و خطاب به

مردم گفت :

ای مردم ! این (اشاره به امام) پسر پیامبر شما و وصی امام شماست ، با او بیعت کنید .

مردم به این دعوت ، پاسخ مثبت دادند و گفتند:

به راستی او (امام حسن) چقدر در نزد ما محبوب است و چقدر حقّ او بر ما واجب می باشد و
با آن حضرت به عنوان خلافت بیعت کردند .

و این جریان در روز جمعه ۲۱ ماه رمضان سال چهل هجرت در کوفه واقع شد.

آنگاه امام حسن علیه السلام به تعیین استانداران و کارگزاران پرداخت و فرماندهان را نصب نمود و عبدالله بن عباس را برای استانی بصره به بصره فرستاد و شؤون کشور اسلامی را تنظیم نموده و زیر نظر گرفت .

امام حسن علیه السلام از نظر اخلاق و روش و سیادت ، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود ،

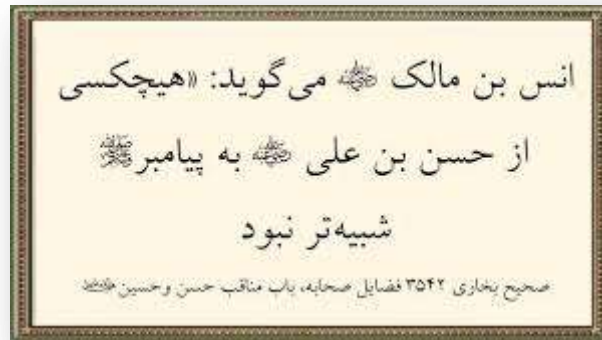
این موضوع را جماعتی از انس بن مالک نقل کرده اند که او گفت :

لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
هیچ کس نبود که مانند حسن علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت داشته باشد.

هنگامی که خبر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام به معاویه (که در شام بود) رسید و همچنین به او خبر رسید که مردم با پسر علی ، امام حسن علیهما السلام بیعت کرده اند، دو مرد را به عنوان جاسوس به طور مخفی برای گزارش اطلاعات به کوفه و بصره فرستاد، مردی از طایفه (حَمِير) را به کوفه فرستاد،

و مردی از دودمان (بنی قین) را به بصره روانه کرد تا آنچه یافتند برای معاویه بنویسند و جریان خلافت امام حسن (علیه السلام) را تباه سازند.

امام حسن علیه السلام از نیرنگ معاویه و جاسوسهای او اطلاع یافت ، دستور داد آن مرد حمیری را که نزد حجامت کننده ای (خون گیری) پنهان شده بود، بیرون آوردند و گردن زدند و نامه ای به بصره نوشت (و کارگزاران آن حضرت در بصره) جاسوس بنی قینی را که در نزد طایفه بنی سلیم پنهان شده بود، بیرون آوردند و گردن زدند.



سپس امام حسن (علیه السلام) برای معاویه نامه نوشت بدین مضمون :

بعد از حمد و ثنای الهی ،

تو مردانی را به عنوان حيله گری و غافلگیری می فرستی و جاسوسانی را گسیل می داری ،

گویی جنگ را دوست می داری و من آن را نزدیک می بینم ،

در انتظار آن باش - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى -

و به من گزارش رسیده که تو از درگذشت علی علیه السلام خشنودی .

در حالی که هیچ خردمندی ، برای آن خشنودی و شماتت نمی کند،

بی شك کار تو همانند کسی است که پیشینیان درباره اش گفته اند:

قُلْ لِلَّذِي يَنْغِي خِلَافَ الَّذِي مَضَى

تَجَهَّزْ لِآخِرَى مِثْلَهَا فَكَأَنَّ قَدْ

فَانَا وَمَنْ قَدَمَاتِ مِنَّا لَكَالِئِي

يَرُوحُ فَيَمْسِي لِلْمَبِيتِ لِيُعْتَدِي

به آن کسی که خلاف روند دیگران که در گذشته اند را می جوید،

بگو آماده باش برای رفتن همانند دیگران ،

که گویی مرگ سراغ تو نیز آمده است .

(همان گونه که مرگ دامنگیر دیگران شد دامنگیر تونیز می شود)

زیرا ما و آن شخصی که از ما مرده است ، همانند کسی هستیم که شب به جایی برود و در آنجا تا

صبح بماند و سپس از آنجا کوچ نماید.

و پس از شهادت مظلومان ی ابوتراب،

امام حسن علیه السلام بود و تنهایی ، و مظلومیت سبز عشق.

و صلح سبز امام علیه السلام، پرچم افراشته‌ای بود که دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بماند.

زیرا که نامردمان آن زمانه ی تیره ، با دینارها و درهم ها ، و وعده های جاه و مقام از سوی

معاویه ، یکی یکی و دسته دسته به صف یاران معاویه در شام می پیوستند و امام خویش را تنها

گذاشتند . و شد آنچه شد .

امام حسن علیه السلام مواد معاهده صلح را با اینکه می دانست معاویه به هیچیک از آنها عمل

نخواهد کرد ، به دلیل نداشتن یاران و یاورانی یکدل و یکزبان و جان بر کف که او را و دین پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم را با یاری خود نصرت بخشند بر صفحات تاریخ می نگاشت:



معاهده ی صلح

قرارداد صلحی میان حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام دومین امام شیعیان و معاویه فرزند

ابوسفیان، که در سال ۴۱ قمری بسته شد.

این توافقنامه بعد از جنگی صورت گرفت که بر اثر زیادمخواهی معاویه و خودداری او از بیعت

با امام حسن (ع) به عنوان خلیفه مسلمانان روی داد. که خیانت برخی سرداران سپاه امام حسن (ع)

حفظ مصلحت مسلمانان، حفظ جان شیعیان و خطر خوارج از دلایل تن دادن امام حسن علیه السلام به

این صلح بوده است.

بنابر این صلحنامه، حکومت از امام حسن علیه السلام به معاویه واگذار می‌گشت.

صلح چند شرط داشت که از مهم‌ترین آنها منع معاویه از تعیین جانشین پس از خود،

خودداری از توطئه علیه امام حسن علیه السلام و حفظ جان مسلمانان بود.

با این حال، معاویه به هیچ‌یک از شرط‌ها عمل نکرد.

مواد معاهده صلح:

ماده یکم- تسلیم خلافت به معاویه مشروط به اینکه معاویه به کتاب خداوندی (قرآن) و به سنت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و به روش خلفای صالح عمل نماید.

ماده دوم- اینکه پس از معاویه امر خلافت از آن حسن است و اگر حادثه‌ای برای او عارض شود،

خلافت از آن برادرش حسین است و معاویه حق ندارد خلافت را به کسی واگذار کند.

ماده سوم- اینکه معاویه ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین و ناشایست گفتن در قنوت نماز به آن حضرت

را ترک کند و علی را جز به خیر یاد نکند.

ماده چهارم - اینکه همه ی مردم در امن و امان باشند در هر نقطه‌ای از زمین خدا که قرار

بگیرند. در عراق ، شام ، حجاز و یمن

و سیاه و قرمز (همه نژادها) در امن و امان باشند.

و معاویه لغزش‌های خطاکاران ی آنان را تحمل کند و هیچ کس را با نظر به گذشته تعقیب ننماید و

با اهل عراق کینه‌توزی نکند.

ماده پنجم - (معاویه متعهد می‌شود که) یاران علی علیه‌السلام در هر کجا که باشند در امان بوده و

برای هیچ یک از شیعیان علی حادثه ناگواری پیش نیاورد.

و یاران علی و شیعه او، نفوسشان و اموالشان و زنانشان و فرزندانشان در امانند.

و برای هیچ چیزی آنان را مورد تعقیب قرار ندهد و به هیچ یک از آنان با بدی و ناگواری

تعرض ننماید.

و حق هر ذیحقی را به خودش برساند.

(و معاویه متعهد می‌شود که) آنچه را که یاران علی به آن رسیده‌اند در هر کجا که باشند ثابت

بماند.

(و معاویه متعهد می‌شود که) به حسن بن علی و برادرش حسین و به هیچ یک از اهل بیت رسول

خدا نه پنهانی و نه آشکار حادثه خطرناکی را نجوید و وارد نسازد ، و کسی از آنان را در هیچ جایی

از دنیا نترساند.^۲

بدین ترتیب در این صلح‌نامه ، امام علیه السلام معاویه را از انتخاب جانشین و ایجاد خلافت

موروثی بر حذر داشته بود و امنیت شیعیان و مردم عراق را تضمین می‌کرد.

^۲ - بحارالانوار مجلسی، ج ۱۰، ص ۱۱۵. به نقل از گروهی از مورخان از جمله طبری و ابن الاثیر، اقتباس از ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، استاد محمدتقی جعفری، ج ۱۷.

قرارداد صلح در ناحیه مَسْکِن امضا شد و با حضور گروهی عظیم از مردم شام، مقررات صلح اعلام و اجرا شد.

معاویه در هنگام پذیرش صلح همه شروط را پذیرفت، چرا که انعقاد صلح برای او اهمیت زیادی داشت و به واسطه این صلح، به خلافت خود مشروعیت می‌بخشید.

بعدها وی به هیچ یک از شروط صلح پایبند نماند؛ آزار و اذیت شیعیان و دشمنان گویی به حضرت امام علی علیه السلام همچنان ادامه یافت.

.... و دوباره کوفه دستخوش حادثه‌ای عظیم و دردناک گردید،

و مراسم مربوط به واگذارن قدرت به معاویه بن ابی سفیان در النخيله به فاصله چند کیلومتری کوفه انجام می‌گرفت.

و امام خویش را در دردناک‌ترین لحظات در طول زندگی‌اش می‌بینیم، که معاویه همچون فاتحان پیروز قدم به پایتخت کشور اسلام می‌گذارد در حالی که شیعیان در زیر چکمه‌های استبداد معاویه در شکنجه و تعقیب و قتل قرار داشتند.

و دوباره تاریخ بود و روزهای سیاه و اندوهبار.

و در این اجتماع معاویه در ضمن خطبه‌ای طولانی گفت:

«ای اهل کوفه آیا گمان می‌کنید من به شما برای ادای نماز و پرداخت زکات و عمل حج جنگیدم

در حالی که می‌دانستم شما نماز می‌گذارید و زکات می‌دهید و عمل حج به جای می‌آورید؟

بلکه من با شما برای آن جنگیدم که زمامدار شما باشم و بر گردن‌هایتان مسلط شوم و خداوند این

مقام را به من داده است و شما از آن کراهت دارید.

آگاه باشید هر خونی که در این فتنه ریخته شده به هدر رفته است.

و هر تعهدی که بسته‌ام به زیر پایم می‌گذارم و به هیچ یک از آنها عمل نخواهم کرد.

و معاویه در این خطبه نام **حضرت علی علیه‌السلام** را ذکر کرد و سخن ناشایست درباره ی آن حضرت گفت و سپس به **امام حسن علیه‌السلام** اهانت نمود.

و گفت: آگاه باشید هر چه که به حسن بن علی داده بودم زیر این پاهایم می‌نهم و به آن وفا نخواهم کرد.^۳

و در آن لحظات دردناک، **امام حسن مجتبی علیه‌السلام**، در آن اجتماع عظیم پس از معاویه شروع به سخن فرمود، و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

..... من هیچ صبحی را درک نکردم که کینه‌ای از مسلمانی به دل گرفته و اراده ی بد و حادثه خطرناکی درباره او داشته باشم

آگاه باشید نظر من درباره ی شما بهتر از نظر شما درباره خودتان می‌باشد.

امر مرا مخالفت نکنید و رأیم را به من رد ننمائید، خداوند سبحان مرا و شما را ببخشاید و شما را و مرا به آنچه که محبت و رضایش در آن است ارشاد فرماید.

سپس فرمود:

معاویه به شما گفت که من او را شایستگی خلافت دیدم و خود را شایستگی آن ندیدم،

معاویه دروغ گفته است،

و مادر کتاب خدای عزوجل، و در زبان پیامبرش شایسته‌ترین مردم برای مردم می‌باشیم.

و از زمانی که خداوند پیامبرش را از این دنیا برده است، همواره تاکنون ما اهل بیت مظلوم بوده‌ایم.

^۳ - اقتباس از زندگی دوازده امام، هاشم معروف الحسنى، ترجمه محمد مقدس، ج ۱، ص ۵۷۷. و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، استاد محمدتقی جعفری، ج ۱۷، ص ۲۴۱.

و خداوند بهترین حاکم است میان ما و کسانی که به ما ظلم کرده‌اند ، و بر گردن‌های ما مسلط شده‌اند ، و مردم را بر علیه ما وادار کرده ، و ما را از سهم داده‌های خداوندی منع نموده ، و مادر ما را از آنچه که رسول خدا برای او قرار داده بود جلوگیری کردند .

و سرگند می‌خورم به خدا ، اگر مردم به پدر من بیعت می‌کردند ، در موقعی که پیامبر از آنان جدا گشت، آسمان بارش خود را به آنان می‌داد ، و زمین برکتش را،

و توای معاویه در آن طمع نمی‌کردی

.... هنگامی که خلافت از معدن (جایگاه اصلی) خود خارج گشت ، قریش درباره ی آن اختلاف نظر کردند ، و آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان ،

(منظور ابوسفیان و آل ابوسفیان هستند که در فتح مکه از اسلام شکست خوردند و پیامبر آنان را آزاد فرمود و این داغ ننگ همواره بر پیشانی آل امیه نقش بست.) ،

و تو و یارانت در آن طمع کردند ،

در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

هیچ امتی امر زمامداری خود را به کسی که داناتر از او در آن است وجود داشته باشد واگذار نکرد مگر اینکه امر آنان همواره رو به پستی و سقوط خواهد بود ، تا اینکه به سوی آنچه از دست داده‌اند برگردند.

بنی اسرائیل هارون را بتک کردند ، با اینکه می‌دانستند خلیفه موسی علیه‌السلام در میان آنان هارون است ، و از سامری پیروی کردند.

و این امت پدر مرا رها کردند و با دیگری بیعت نمودند ،

با اینکه شنیده بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی او فرموده است:

«یا علی نسبت تو به من، نسبت هارون به موسی است مگر در نبوت.»

و دیده بودند که رسول خدا پدر مرا در روز **غدير خم** نصب به **ولایت** فرمود و به آنان امر فرمود که آن نصب خلافت را حاضر به غائب برساند

.... و خداوند سبحان موقعی که قوم موسی، هارون را ناتوان ساختند و نزدیک بود او را بکشند اختیار داد.

همان طور که پیامبر را وقتی که یارانی پیدا نکرد و به غار داخل شد مخیر فرمود. همچنین پدرم (علی بن ابیطالب علیه السلام) و من در این امر، هنگامی که این امت ما را بی یار و یاور گذاشت ، (از طرف خدا) دارای اختیار بودیم

سپس فرمود:

سوگند به آن خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را بر حق مبعوث فرموده است ، هیچ احدی از حق ما اهل بیت عصمت و طهارت نمی‌کاهد مگر اینکه خداوند از عمل او می‌کاهد. و هیچ دولتی علیه ما نخواهد بود مگر اینکه عاقبت، کارها به سود ما پیش خواهد آمد. سپس آن حضرت روی خود را برای ردّ (سخنان) ناشایستی که درباره ی پدر آن حضرت (علی علیه السلام) گفته بود به طرف معاویه برگرداند و فرمود:

«ای معاویه که درباره ی علی (علیه السلام) سخن گفتی، من حسنم و پدرم علی است ، و تو معاویه و پدرت صخر است ، و مادر من فاطمه است و مادر تو هند ، و جدّ من رسول خدا و جد تو عتبه بن ربیعہ ، و جده من خدیجه و جده تو قتیلہ.

پس خدا لعنت کند کسی را از ما که به پست‌ترین وجه یاد می‌شود ، و شأن و شخصیتش ساقط تر و لئیم‌تر و پلیدتر در گذشته و حال ، و قدیم‌تر در کفر و نفاق بوده باشد.»

و گروه‌هایی از اهل مسجد گفتند آمین.^۴

^۴ - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ، استاد محمدتقی جعفری، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

وما نیز آمین می گوئیم .

و مردم آن سال را سال «**جماعت**» نامگذاری کردند.^۵

و پس از صلح، امام حسن علیه السلام چند روزی در کوفه ماند و دردهای خود را فرو می خورد و

و غم و اندوه رنجش می داد.

شیعیانش را می دید که از ناراحتی و درد رنج می کشند و از شدت هیجان در برخورد و صحبت با

او از حد معمول، فراتر می رفتند ، و اما با شکیبایی و متانت بسیار همه اینها را تحمل می کرد.^۶

و مردمان این برهه از زمان امام خویش را خوارکننده مؤمنان نامیدند ، و از قدرت درک این

مصلحت دردناک عاجز بودند.

امام حسن علیه السلام چند روزی پس از این واقعه ، به اتفاق برادران و اهل بیتش به مدینه

بازمی گشت ، و از بیابانها و صحراها می گذشت ، و پیش از آنکه این کاروان مسافت درازی را از

کوفه طی کند ، فرستاده ی معاویه به کاروان امام علیه السلام وارد شد ، و از وی خواست که به کوفه

بازگردد تا با گروهی از خوارج ، که در اطراف کوفه علیه معاویه سر به شورش برداشته بودند

بجنگد.

امام حسن علیه السلام از بازگشتن خودداری کرد ، و به معاویه نوشت:

اگر قرار باشد با کسی از «اهل قبله» بجنگم پیش از هر کس با تو خواهم جنگید.^۷

و به راه خود ادامه داد .

و هر وقت کاروان امام از روستا یا آبادی می گذشت مردمان به استقبال و خوشامدگویی اش

می آمدند ، و از او درباره ی صلح و علل و موجبات آن، جویا می شدند .

^۵ - زندگی دوازده امام ، هاشم معروف الحسنی، ترجمه محمد مقدس، ج ۱ ، ص ۵۸۰.

^۶ - زندگی دوازده امام ، هاشم معروف الحسنی، ترجمه محمد مقدس، ج ۱ ، ص ۵۸۰.

^۷ - الکامل، ابن اشیر، ج ۳ ، ص ۳۰۸.

و امام علیه السلام نیز واقعیت‌هایی را که وی را ناگزیر به پذیرفتن صلح ، و واگذاری قدرت به معاویه ساختند برایشان باز می‌گفت.^۸

و هزاران دریغ و افسوس که امام خویش را می‌بینیم ، که ناگفتنی‌های مکتوم خویش را ،
خونابه‌های جگرسوز غربتش را ، با جام شوکران خدعه و تزویر ، از دستان زهرناک و قتال
هم‌خانه‌اش ، و نه همسر ، که به بیراهه افتاده‌ای بدبخت ، و در ظلمت کفر گرفتار آمده‌ای که شقاوت نه
از دستانش ، که از قلب ناسپاسش می‌بارید در هم آمیخت ،
و جرعه‌های آتشناک و عطش‌سوز مظلومیت و تنهایی و غربت خویش را یکجا سرکشید.
«زیرا که معاویه موفق شده بود جعه دختر اشعث بن قیس ، همسر امام حسن علیه السلام ، را
بفریبد و به او وعده صد هزار درهم و همسری فرزند پلیدش یزید را بدهد ،
تا او همسر خویش را مسموم سازد.»^۹

وصیت امام حسن علیه السلام

عبدالله بن ابراهیم مخارق نقل می‌کند:
وقتی که امام حسن علیه السلام در حال احتضار بود، امام حسین علیه السلام را طلبید و به
حسین علیه السلام فرمود :
برادرم ! هنگام فراق است ، من به خدای خود می‌پیوندم ،
مرا با زهر مسموم نموده اند و جگرم در طشت افتاده است ،
من آن کس را که به من زهر داد، به خوبی می‌شناسم و می‌دانم که این زهر توسط چه کسی فرستاده
شد،

^۸ - زندگی دوازده امام ، هاشم معروف الحسنی ، ج ۱ ، ص ۵۸۲ .
^۹ - زندگی دوازده امام ، هاشم معروف الحسنی ، ج ۱ ، ص ۵۸۲ .

در پیشگاه خداوند، خودم با او محاکمه می کنم ،
تو را به حقّی که بر گردنت دارم سوگند می دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی ،
در انتظار آنچه خداوند برایم پدید می آورد، باش ،

وقتی که از دینا رفتم چشمم را بپوشان و مرا غسل بده ، و کفن کن و بر تابوتم بگذار، و
کنار قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم ببر، تا با او تجدید دیدار کنم ،

سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه بنت اسد ببر و در همانجا به خاک بسپار،

ای پسر مادرم ! به زودی بدانی که مردم گمان می کنند تو می خواهی

جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دفن کنی ، می کوشند تا

جلوگیری کنند،

تو را به خدا سوگند می دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی ، خون ریخته شود.

سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین علیه السلام
را بر آنان وصی قرار داد ، و همچنین او را بر آنچه پدرش امیرمؤمنان علی علیه السلام وصیت
کرده بود، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین علیه السلام را برای خلافت بیان نمود،
و شیعاناش را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد ، و به آنان فرمود:

بعد از من حسین علیه السلام ، نشانه اسلام ، و یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم است .

جلوگیری مروانیان از دفن جنازه

پس از آنکه امام حسن علیه السلام چشم از جهان فروبست ، امام حسین علیه السلام
طبق وصیت ، بدن او را غسل داد و کفن کرد و آن را بر تابوتی گذارد و برای تازه کردن دیدار به
سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم حمل نمود.

مروان (که آن هنگام از طرف معاویه فرماندار مدینه بود) با اطرافیاناش (بنی اُمیّه)

تصوّر کردند که امام حسین علیه السلام می خواهد جسد برادرش را کنار قبر رسول خدا دفن
نماید،

لذا با دارودسته خود اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند.
وقتی که امام حسین علیه السلام جنازه برادر را به جانب قبر رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم آورد تا تجدید عهد نماید، مروانیان از هرسو به گرد هم آمدند، عایشه
نیز سوار بر استر شده و به آنان پیوست و فریاد می زد:

مَا لِي وَلَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَحِبُّ

ما را به شما چکار؟

آیا می خواهید شخصی را به خانه من وارد کنید که من او را دوست ندارم .
و مروان می گفت :

چه بسا جنگی که بهتر از شادی و آسایش است ، آیا عثمان در دورترین
نقطه مدینه دفن گردد ولی حسن پیش قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شود؟
هرگز این کار نخواهد شد تا من شمشیر به دست دارم و قدرت در دست من است .
نزدیک بود فتنه و درگیری شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم روی دهد .
عبدالله بن عباس با شتاب نزد مروان رفت و به او چنین گفت :
ای مروان ! از هرجا که آمده ای به همانجا برگرد،

ما قصد نداریم که حسن (علیه السلام) را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاک بسپاریم بلکه قصد ما این است که با زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدارمان را با آن حضرت تازه کنیم ، سپس جنازه را به کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد (علیها السلام) می بریم و طبق وصیت آن حضرت و همانجا به خاک می سپاریم و اگر امام حسن (علیه السلام) وصیت می کرد که جنازه اش در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفن شود به خوبی می دانستی که تو عاجزتر از آن هستی که ما را از این کار منع کنی ، ولی خود آن حضرت دانایتر به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و نگهداری حرمت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، از اینکه توهین و ویران گردد چنانکه دیگری این کار را کرد بدون اذن او، داخل خانه اش شد .

سپس ابن عباس به عایشه رو کرد و گفت:

وَاسْوَأَتَاهُ! يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ تَرِيدِينَ أَنْ تَطْفِئِي نُورَ اللَّهِ وَتُقَاتِلِينَ
أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، إِرْجِعِي....

این چه رسوایی و بی شرمی است ؟

روزی سوار بر استر و روزی سوار بر شتر می شوی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با
دوستان خدا بجنگی ،

برگرد از آنچه ترس داشتی کار مطابق خواسته تو شده و آنچه را دوست داری به آن رسیده ای ،
آرام باش که ما تصمیم بر دفن جنازه امام حسن (علیه السلام) در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و
آله و سلم) نداریم .

و سوگند به خدا - گرچه طول بکشد -

روزی خواهد آمد که خداوند انتقام این خاندان نبوت را از شما بگیرد.

امام حسین علیه السلام به پیش آمد و فرمود:

اگر وصیت امام حسن (علیه السلام) به من نبود که حتی به اندازه شیشه خون حجامتگری در
مورد من خونریزی نشود، شما به خوبی می فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا در مورد شما به
کار گرفته می شد، (و شما را سر جای خود می نشاند) .

شما رشته پیمان های میان ما و خود را گسستید، و آنچه را که ما با شما شرط کردیم نابود کردید.

سپس امام حسین علیه السلام با همراهان ، جنازه امام حسن علیه السلام را به سوی

بقیع بردن و در کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد ، مادر علی (علیه السلام) به خاک سپردند.

* * *

امام حسن علیه السلام در روز ۲۸ صفر سال پنجاه هجری در حالی که ۴۸ سال از

عمرش می گذشت ازدنیارفت .

دوران امامتش ده سال بود.

برادر و وصیش امام حسین علیه السلام ، جنازه او را غسل داد و کفن کرد ، و در کنار قبر

جدّه اش فاطمه بنت اسد، به خاک سپرد.

و بقیع گوهر یکدانه سبز الهی را در صدف آغوش خویش عاشقانه نهان کرد.

گوهری که جانِ عشق زنده به اوست.

و نگین زمردین فرزند مظلوم فاطمه سلام الله علیها بر حلقه ی مدینه که نه، بر حلقه ی زمین و

زمان می‌درخشد و جانِ خاموش بقیع از او نور می‌گیرد و ستاره‌باران می‌شود.

و بقیع پر از عطر یاس و قامت مطهر عشق دوخته شد بر ردای تابوت چوبین.

و زمین در سکوت سنگین خویش سوگوار اولاد پاک فاطمه سلام الله علیها.

و دل آسمان پر از بغض فروخورده ی ابر.

و باز زمان گرفتار ظلمت شب.

و زنجیر سکوت بر لبان هر پرنده ،

و زمین پر از پرهای ریخته و بال‌های شکسته.

و چکاوکان همه سینه سرخ.



و پس از شهادت مظلومانه ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، زینب سلام الله علیها ماند،

و ردای سیاه اندوه در بر خویش ، و آهسته در گذر زمان گام می‌سپرد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمُ

يا ابا مُحَمَّدٍ يا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الْمُجْتَبَى يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ

يا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ

يا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا

إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ

وَقَدْ مَنَّكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا

يا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

ای ابا محمد، ای حسن بن علی ای برگزیده ای فرزند فرستاده خدا،

ای حجت خدا بر بندگان،

ای آقا و مولای ما،

به تو روی آوردیم و تو را واسطه قرار دادیم و به سوی خدا به تو توسل جستیم،

و تو را پیش روی حاجاتمان نهادیم،

ای آبرومند نزد خدا، برای ما نزد خدا شفاعت کن.

الْحَمْدُ لِلَّهِ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمُ

هنوز راه ندارد کسی به عالم تو
نسیم هم نرسیده به درک پرچم تو

نسیم پنجرهء وحی! صبح زود بهشت
اذا تنفس "باران هوای شبنم تو"

تو در نازی و چون کوشاره می لرزد
سکوه عرش خدا، شانه های محکم تو

توئی دوباره پیغمبر، محمدی دیگر
چنان که عایشهء دیگری است محرم تو

به رمز و راز سلیمان چگونه پی ببرم؟
به راز غرقه ننه نقش خاتم تو

من از تو پیچ به غیر از همین نفهمیدم
که میمان همه ماییم و منیران همه تو

تو کربلای سکوتی و چارده قرن است
نشسته ایم سر سفرهء محرم تو

چقدر جملهء "احلی من العسل" زیباست
و سالهاست همین جمله است مرهم تو

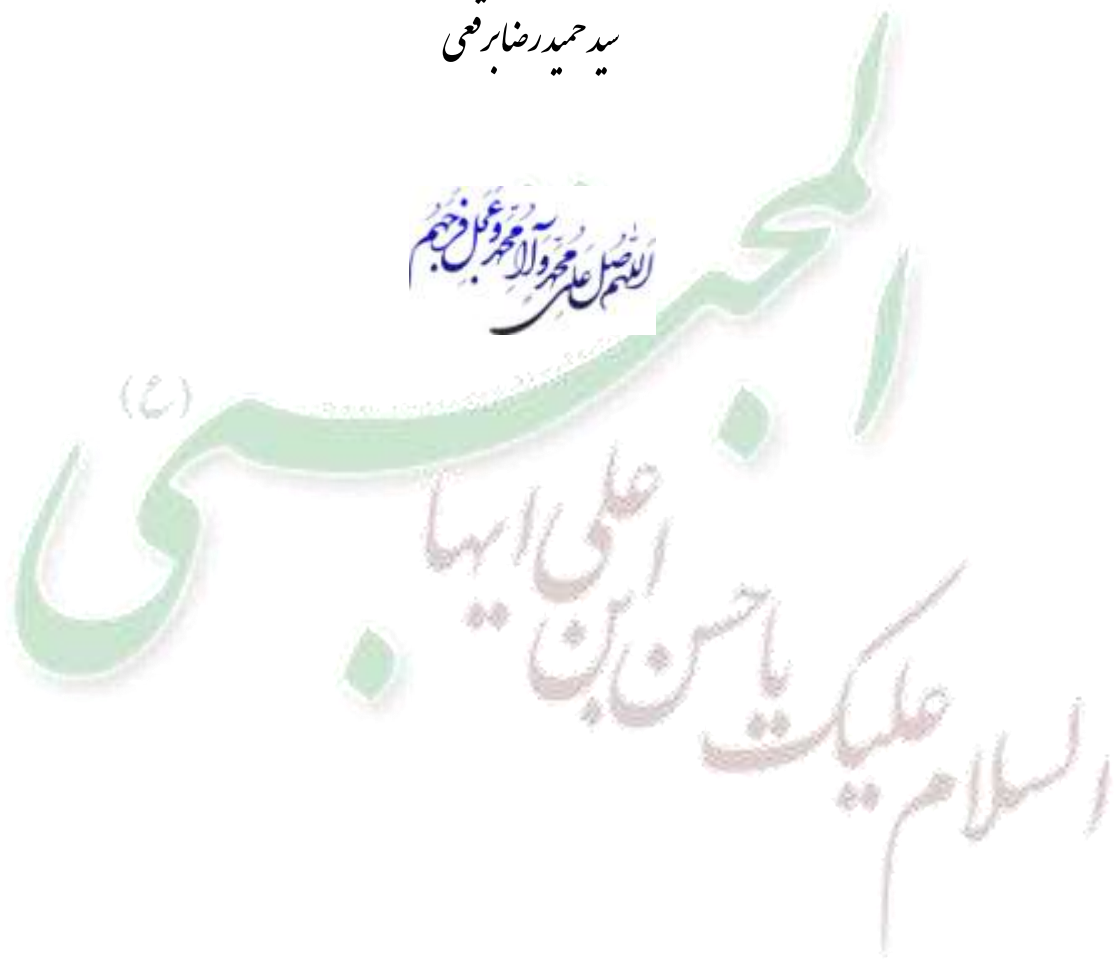
هوای روضه ندارم ولی کسی انکار
میان دقتر من می نویسد از غم تو

کریزی زند از ماتمت به عاشورا
کریزی زند از کربلا به ماتم تو

فقط نہ دست زمین دور مانده از حرمت

نسیم ہم نرسیده بہ درک پرچم تو

سید حمید رضا برقی



پند نامه حضرت مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام

به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

این نامه از سوی پدری (دلسوز و مهربان) است که عمرش رو به پایان است،
او به سخت گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا
(و مشکلات آن) است،
همان کسی که در منزلگاه پیشینیان که از دنیا چشم پوشیده اند سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد
کرد.
این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام
نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و چشم از جهان فرو بستند)
کسی که هدف بیماری ها و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور،
بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین
مردگان است.
اما بعد (از حمد و ثنای الهی) آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به
سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجّه به دنیا و اهل آن باز داشته است.
این توجّه سبب شده اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و
از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتن را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله ای
رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد،
سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست.
و چون تو را جزیی از وجود خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به
من رسیده و اگر مرگ دامنانت را بگیرد دامن مرا گرفته،
به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم،
از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم
پسرم! تو را به تقوای الهی و التزام به فرمانش و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن
به ریسمان (لطف و عنایت) او توصیه می کنم، و کدام وسیله می تواند میان تو و خداوند مطمئن تر از
«حبل الله» باشد اگر به آن چنگ زنی و دامن آن را بگیری.

(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران.

دل را با یقین نیرومند ساز، و با حکمت و دانش نورانی، و با یاد مرگ رام نما، و آن را به اقرار به فناى دنیا وادار،

با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز آن را برحذر دار.

اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما، و مصایبی را که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن.

در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند.

هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار غربت بار انداختند.

(گویا طولی نمی‌کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد)

و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت.

بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش.

درباره آنچه نمی‌دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما.

در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند.

امر به معروف کن تا اهل آن باشی، و با دست و زبان منکر را انکار نما،

و از کسی که کار بد انجام می‌دهد با جدیت دوری گزین.

در راه خدا آن گونه که باید و شاید جهاد کن، و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد،

در دریای مشکلات هر جا که باشد برای رسیدن به حق فرو شو.

در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فرا گیر) و خوشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است.

در تمام کار هایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند

سپرده ای.

به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامن لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد. وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری مگیر، زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نمی‌باشد سودی ندارد.

پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به (نوشتن) این وصیتم برای تو مبادرت ورزیدم، و نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم، مبدا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم. و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکر نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم. و از آنجا که قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد، پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتنی‌ها را گفتم). همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی‌نیاز ساخته و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی، و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی، بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد. پسرم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام، اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم، و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدانجا که (بر اثر این آموزش‌ها) همانند یکی از آنها شدم، بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام.

من همه اینها را بررسی کردم سپس سود و زیانش را دانستم.

آن گاه از میان تمام آنها از هر امری گزیده‌اش را برای تو برگزفتم،

و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبایی‌اش را برای تو انتخاب نمودم، و مجهولاتش را از تو دور داشتم و همان گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد من نیز صلاح دیدم که تو

را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی.

و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیر و اصول و احکامش و حلال و حرام آن، به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم، سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف کرده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد،

لذا روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم هر چند مایل نبودم آن (شبیهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوبتر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم. امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راهی که در خورِ توسست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم.

پسرم! بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است، و حرکت در راهی که پدرانیت در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندانت از آن راه رفته‌اند،

زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده‌اند و آن گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند.

(با این تفاوت که آنها تجارب خود را برای توبه یادگار گذاشته‌اند)

سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به جایی رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند،

و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند.

اگر روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بیویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبیهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این)

پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه‌ای افکند یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز.

هرگاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)

و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه ور می‌شوی،

و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است.

پسرم! در فهم وصیتم دقت نما.

بدان مالک مرگ همان مالک حیات است ، و آفریننده همان کسی است که می‌میراند ، و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می‌بخشد، و بیماری دهنده همان شفابخش است .

و دنیا پابرجا نمی‌ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛

گاهی نعمت، گاهی گرفتاری ، و سرانجام پاداش در روز رستأخیر،

یا آنچه او خواسته و تو نمی‌دانی (از کیفرهای دنیوی) و اگر درباره فهم این امور (و حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای).

زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی ، و چه بسیار است اموری که هنوز نمی‌دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می‌کند؛ اما پس از مدتی آن را می‌بینی

(و از حکمت آن آگاه می‌شوی).

بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی ،

و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس.

پسرم! بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) خبر نیاورده (و احکام خدا

را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و

رستگاری، وی را قائل خویش انتخاب کن.

من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح و مصلحت

خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام نخواهی رسید.

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی؛

ولی او خداوندی یگانه است همان گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است.

هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی‌کند و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است.

او سرسلسله هستی است بی‌آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنهاست بی‌آنکه پایانی برایش تصور شود. بزرگتر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد.

حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوارِ مانندِ توست از نظر کوچکی قدر و منزلت ، و کمی قدرت و فزونی عجز و نیازِ شدیدت به پروردگارت.

در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتش برحذر باش ، و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم ،

و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم ،

و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت‌گیری و در راه صحیح گام نهی.

کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی‌آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پر نعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند،

از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند.

به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند ، و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند ، و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامششان برساند.

(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده‌اند ، همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرزشتی که در پیش دارند، نیست.

پسرم! خوشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده.

برای دیگران چیزی را دوست‌دار که برای خود دوست می‌داری ،

و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی.

به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود.

به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود.

آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمری برای خودت نیز زشت شمار.

و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی.

آنچه را که نمی‌دانی مگو، اگر چه آنچه می‌دانی اندک باشد،

و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو.

(پسر! بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست،

پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوششت را داشته باش

(و از آنچه به دست می‌آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش.

هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر

پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش.

(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری.

در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی‌نیاز نیستی،

به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)

بنابر این بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود.

هرگاه در زمانی که قدرت داری نیازمندی را یافتی که می‌تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می‌شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار

و (هر چه زودتر) و بیشتر، این زاد و توشه را بر دوش او بگذار، زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بویابی و پیدایش نکنی.

(همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی‌نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار.

(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن)

حالشان از سنگین باران بهتر است،

و کندروان وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است،

و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنه به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ،

بنابر این بیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز

و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما،

زیرا پس از مرگ راهی برای عذرخواهی نیست ، و نه طریقی برای بازگشت به دنیا

(و جبران گذشته).

(فرزندم!) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده است،

به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند ، و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند.

خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود، و تو را مجبور نساخته که به شفيعی پناه ببری ،

و خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده

(و درهای آن را به روی تو گشوده است).

در کيفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته) هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی‌کند،

(آن گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند)

و حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته

(آن گونه که تنگ نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاکاران می‌کنند)

و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن گونه که معمول افراد کوتاه فکر است)

و در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است).

هیچ گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزرگ باشد)

گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و (بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم‌تر اینکه حسنه‌ات را ده برابر حساب می‌کند و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته به گونه‌ای که هر زمان او را ندا کنی ندای تو را می‌شنود.

هرگاه با او نجوا نمایی آن را می‌داند،

بنابراین حاجتت را به سویش می‌پری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی،

غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی، و در کارهایت از او استعانت می‌جویی،

می‌توانی از خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست مانند
فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی.

سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو
قرار داده است پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را
بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری

و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است؛
گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای
آرزومندان را فزون‌تر کند،

و گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو نمی‌دهد در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا
دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند.

گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست

(و خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد)

بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیبایییش برای تو باقی بماند، و وبال و
بدیش از تو برود،

(و بدان مال دنیا این گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن بقی نخواهی ماند.

(پسرم!) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا،

برای فنا نه برای بقا (در این جهان)،

برای مرگ نه برای زندگی (در این دنیا)

تو در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی،

در سرائی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرت توست.

و (بدان) تو رانده شده مرگ هستی

(و مرگ پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد)

همان مرگی که هرگز فرار کننده‌ای از آن نجات نمی‌یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست
نمی‌دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت،

بنابراین از این بترس که مرگ زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی .

حال گناه (در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مرگ با خویشتن گفتگو می‌کردی که توبه کنی؛ ولی)
مرگ میان تو و توبه حایل می‌شود و اینجاست که خویشتن را به هلاکت افکنده ای.

پسرم! بسیار به یاد مرگ باش ،

و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری ،

به گونه‌ای که هرگاه مرگ به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را

در برابر آن به کمر بسته باشی.

نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد.

و سخت بر حذر باش که دلبستگی‌ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبند و مغرور نسازد.

زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی هایش را برای تو آشکار ساخته است .

جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند

(و برای تصاحب جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند)

یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرند، و زوزه می‌کشند،

زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزرگ ترها کوچک ترها را مغلوب می‌سازند

یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبوان) بسته شده

(و بردگان سرسپرده آنهایند)

و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات) عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده‌اند.

آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کندو نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند

دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته،

در نتیجه در وادی حیرت سرگردانند، و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق شده‌اند، دنیا را به

عنوان معبود خود برگزیده، و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته است ، و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم

شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند.

آرام باش (و کمی صبر کن) که به زودی تاریکی برطرف می‌شود (و حقیقت آشکار می‌گردد)

گویا این مسافران، به منزل رسیده‌اند (و پایان عمر را با چشم خود می‌بینند).

نزدیک است کسی که سریع حرکت می‌کند به منزلگاه (مرگ) برسد.

پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است، او را می‌برند

و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد

و پیوسته قطع مسافت می‌کند، گرچه ظاهراً ایستاده است و استراحت می‌کند.

و به یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت دست نخواهی یافت

و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی)

و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)

حال که چنین است،

در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش،

زیرا بسیار دیده شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) به نابودی منجر گردیده

(اضافه بر این) نه هر تلاش گری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است.

نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی‌دار

(و بزرگوارتر از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی)

هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته هایت برساند،

زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری

و برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است.

آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست

و آن آسایشی که جز با مشقت زیاد فراهم نشود آسایش نیست.

بپرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبشخورهای هلاکت بیندازند

و اگر بتوانی که میان تو و خداوندت، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال)

قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد

با ارزش‌تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد،

هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می‌رسد) از ناحیه خداست.

(فرزندم!) جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر

سخن گفتن از دست می‌رود،

و نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است

و حفظ آنچه در دست داری، نزد من محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری

است.

تلخی یأس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها

و درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است

و انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند و بسیاری کسانانی که بوی زیان

خود تلاش می‌کنند.

کسی که پر حرفی کند سخنان ناروا و بی‌معنا فراوان می‌گوید.

هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند.

به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی

و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی.

بدترین غذاها غذای حرام است

و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم هاست.

در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد:

چه بسا داروها سبب بیماری گردد و چه بسا بیماری‌هایی که داروی انسان است،

گاه کسانانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند.

از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه احمق‌ها است.

عقل، حفظ و نگهداری تجربه هاست

و بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد،

فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه اندوه گردد غنیمت بشمار.

نه هرکس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد.

تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد.

هر کاری سرانجامی دارد (و باید مراقب سرانجام آن بود).

آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید.

هر بلورگانی خود را به مخاطره می‌اندازد. (همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم

از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است.

نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوست متهم فایده ای،

تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر

و هیچ گاه نعمتی را کهداری برای آنکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز.

از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش که تو را بیچاره می‌کند.

(فرزندم!) در مقابل برادر دینی خود (این امور را بر خود تحمیل کن:)

به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما

و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو،

در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن،

به هنگام سخت گیریش نرمش و به هنگام جرم، عذرش را بپذیر،

آن گونه که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت توست؛

اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به

کار بندی.

هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته ای. نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز، خواه این نصیحت (برای او) زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده.

خشم خود را جرعه جرعه فرو بر که من جرعه‌ای شیرین‌تر و خوش عاقبت‌تر و لذت بخش‌تر از آن ندیدم.

با کسی که نسبت به تو با خشونت رفتار می‌کند نرمی کن که امید می‌رود به زودی در برابر تو نرم شود.

با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق شیرین‌ترین را برگزیده ای. خشونت و پیروزی از طریق محبت).

اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد بتواند.

کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل خود گمانش را تصدیق کن.

هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که میان تو و برادرت برقرار است حق او را ضایع مکن؛

زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود.

نباید خاندان تو بدبخت‌ترین و ناراحت‌ترین افراد در برابر تو باشند.

به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی‌اعتنایی یا تحقیر می‌کند) اظهار علاقه مکن

و نباید برادرت در قطع پیوند برادری، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد

و نه در بدی کردن قوی‌تر از تو در نیکی نمودن

و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می‌دارد بر تو گران آید،

زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد

(بار گناه خود را سنگین می‌کند و ثواب و پاداش تو را افزون می‌سازد)

و البته پاداش کسی که تو را خوشحال می‌کند این نیست که به او بدی کنی.

پسرم! بدان که «رزق و روزی» بر دو گونه است:

یک نوع آن است که به جستجوی آن برمی‌خیزی (و باید برخیزی)

و نوع دیگری آن که او به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می‌آید.

چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز

و جفا و خشونت به هنگام بی‌نیازی و توانگری،

تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی و اگر قرار است برای

چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی‌تابی کنی پس بوی هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت

باش.

با آنچه در گذشته واقع شده، نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن؛

زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند.

از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی‌بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار

ورزی؛

چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می‌گیرند؛ ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی‌گیرند

هجوم اندوه و غم‌ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز.

کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می‌شود.

(و بدان) یار و همنشین خوب همچون خویشاوند انسان است.

دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند.

هواپرستی شریک و همتای نابینایی است.

چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیکتر و خویشاوندانی که از هرکس دورترند.

غریب کسی است که دوستی نداشته باشد.

آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می‌گیرد.

و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا نماید موقعیتش پایدارتر خواهد بود.
مطمئن‌ترین وسیله‌ای که می‌توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه‌ای برقرار سازی.

کسی که به (کار و حق) تو اهمیت نمی‌دهد در واقع دشمن توست.
گاه نومیدی نوعی رسیدن به مقصد است، در آنجا که طمع موجب هلاکت می‌شود.
چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود. و نه هر فرصتی مورد استفاده قرار گیرد.
گاه می‌شود که شخص بینا به خطا می‌رود و نابینا به مقصد می‌رسد.
بدی را به تأخیر بیفکن (و در آن عجله مکن) زیرا هر زمان بخواهی می‌توانی انجام دهی.
بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است.

کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد
و کسی که آن را بزرگ بشمارد او را خوار می‌سازد.
چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند.
هرگاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می‌شود.
پیش از عزم سفر ببین که هم‌سفرت کیست
و پیش از انتخاب خانه بنگر که همسایه‌ات چه کسی است؟
از گفتن سخنان خنده آور (و بی‌محتوا) بپرهیز هرچند آن را از دیگری نقل کنی.
از مشاوره با زنان (کم‌خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است
و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم‌تر و پاک‌تر نگاه خواهد داشت.
افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن زیرا (بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن)
را به آنها راه دهی.

اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را نشناسند چنین کن

و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار،

زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور

به خاطر احترام او، دیگری را (بیگانه‌ای را) احترام مکن و احترامش را به حدی نگهدار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند.

برحذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی، اظهار غیرت کنی

(و کار تو به سوء ظن ناروا بینجامد)

زیرا این غیرت بی‌جا و سوء ظن نادرست زن پاک دامن را به ناپاکی، و بی‌گناه را به آلودگی‌ها سوق می‌دهد.

(پسرم!) برای هر یک از خدمتگذارانت کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی؛

زیرا این سبب می‌شود که آنها کارهای تو را به یکدیگر وا نگذارند

(و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند)

قبیله و خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تواند که به وسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردد، و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می‌کنی.

دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار، و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا و دنیا و آخرتت بخواه و سلام بر تو.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

زیرپاش خدا غزل می ریخت

غزلی را که از ازل می ریخت

آن امامی که تا سحر دیشب

روی لب های من غزل می ریخت

آن که در حیب کو دکان یتیم

قمر و زهره و زحل می ریخت

آن کریمی که در پیاله می دست

هر چه می ریخت لم یزل می ریخت

از هر آن کوچه ای که رومی شد

حسن یوسف در آن محل می ریخت

تیغ خشمش ولی زمان نبرد

رنگ از چهره ی اجل می ریخت

شتر سرخ را به خون غلتاند
لرزه بر لنگر حمل می ریخت
آن امام که روز عاشورا
از لب قاشم غسل می ریخت

سید حمید رضا برقی

(ع)

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ

اسلام علیک یا حسن

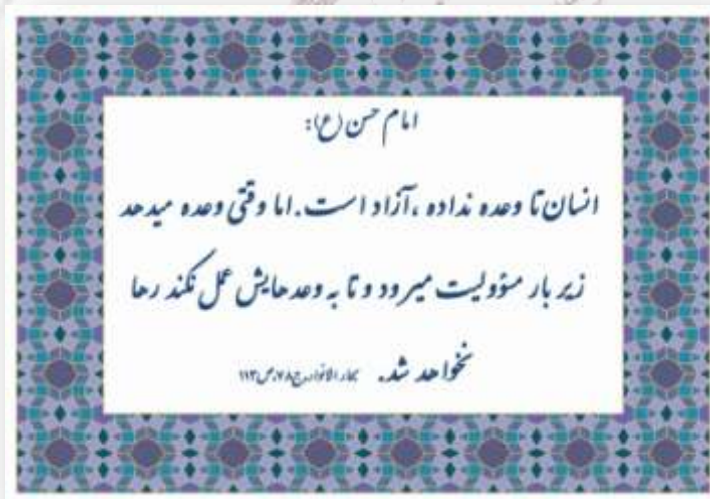
جرعه ای از سخنان حضرت امام حسن علیه السلام

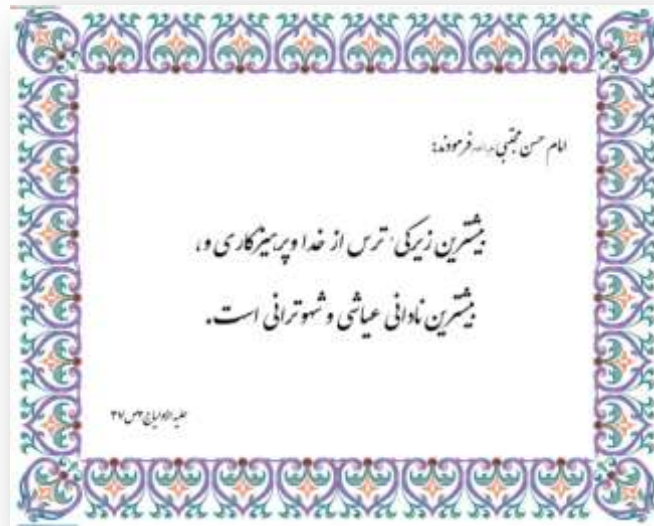


از حضرت پرسیده شده بزرگواری چیست؟

فرمودند:

احسان به قبیله و تبار و تحمل خسارت و جرم آنها. تحف العقول، ص ۲۲۷





امام علیه السلام فرمودند: ای بندگان خدا

بدانید که خداوند شما را بیهوده نیافریده است، و بحال خود رها ننموده، مدت عمرتان را نوشته، و روزی شما را بینتان قسمت کرده تا هر خردمندی قدر و ارزش خود را بداند و بفهمد جز آنچه مقدر شده هرگز به او نمی رسد. تحف العقول، ص ۲۳۴





امام مجتبی علیه السلام فرمود: هیچ قومی مشورت نکرد مگر اینکه به ترقی و تکامل راه یافت.

تحف العقول، ص ۲۳۶



امام حسن علیه السلام: در تفسیر آیه شریفه «وَقَوْهُمْ اَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» فرموده اند:

به تحقیق «روز قیامت»

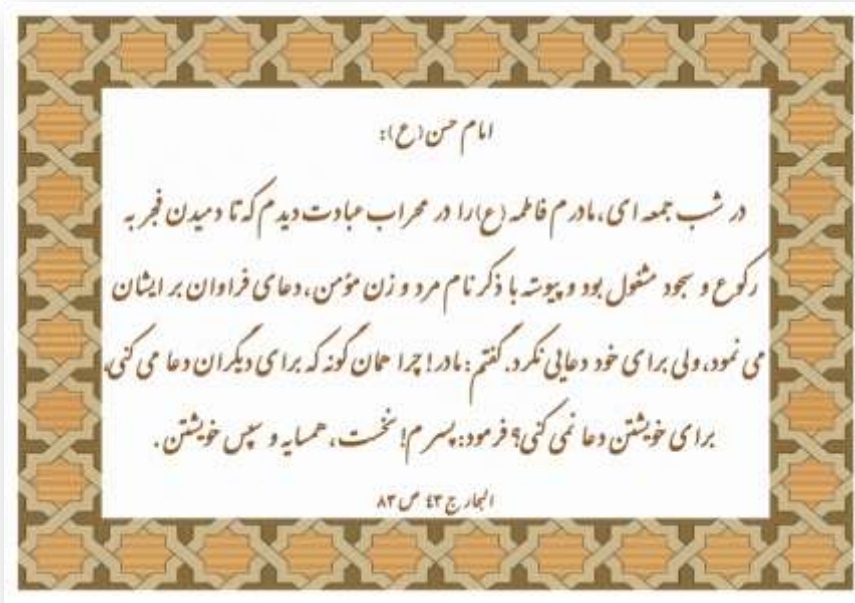
هیچ بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد مگر اینکه نسبت به چهار چیز مورد بازجوئی و پرسش قرار می گیرد:

از جوانی اش که در چه راهی مصرف نموده

و از عمرش که در چه کاری آنرا بکار گرفته

و از ثروتش که چگونه جمع و در چه راهی مصرف نموده

و از دوستی ما اهل بیت و خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بحار، ج ۴۴، ص ۱۲-۱۳



امام حسن علیه السلام فرمود: چنان برای دنیایت تلاش کن که گویا همیشه زنده ای، و چنان برای آخرت تلاش کن که گویی فردا مرگت فرا می رسد.

(الحیة، ج ۴، ص ۶۲)





راوی می گوید: امام حسن علیه السلام زمانی که نماز را برپا می داشتند زیباترین لباس را می پوشیدند، به حضرت عرض شد، ای پسر رسول خدا چرا به هنگام نماز اینگونه لباس می پوشی؟

حضرت فرمودند: به تحقیق خدا زیبا است و زیبایی را دوست می دارد.

پس خود را برای پروردگارم می آرایم، چنانچه می فرماید:

«به هنگام نماز و حضور در مساجد لباس زیبای خود را بپوشید» پس دوست دارم که بهترین لباسم را بپوشم. الحیة، ج ۵، ص ۶۶



امام فرمودند: جایگاههای دانش و چراغهای درخشان هدایت باشید زیرا روشنی روز بعضی از بعضی دیگرش بیشتر است. کافی، ج ۱، ص ۳۰۱

رفیق شناسی

قَالَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) لِبَعْضِ وَلَدِهِ:

يَا بُنَيَّ لَا تَوَاضَعْ أَحَدًا حَتَّى تَعْرِفَ تَوَارِدَهُ وَتَصَادِرَهُ ، فَإِذَا اسْتَنْبَطْتَ الْخُبْرَةَ وَرَضْتَ الْعُسْرَةَ قَاضِيَ عَلَى إِقَالَةِ الْعُسْرَةِ وَالْمُوسَاةَ فِي الْعُسْرَةِ.

امام حسن (ع) به یکی از فرزنداناش فرمود:

ای پسر من با امدی برادری مکن تا بدانی کهها می رود و
کهها می آید و چون از مالش خوب آگاه شوی و
معاشرتش را پسندیدی پس با او برادری کن به نموی که
معاشرت با او بر اساس هشتم پوشی از لزش و همراهی در
سستی باشد. (تمف العقول ص ۲۳۳)

Fatemi84.blog.ir

سلسله احادیث امام حسن (ع)

حدیث شماره ۳۲

علم و دانش خود را به مردم یاد بده و علم
دیگران را یاد بگیر تا بدین وسیله هم علم خود
را محکم و استوار کنی و هم آنچه نمی دانی
بیاموزی .

(بهار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۱۱۱)

امام حسن علیه السلام فرموده است:

از میان شیعیان ما علمائی پیامی خیزند که ایستادگی افراد ضعیف از دوستان ما و آنها که ولایت ما را پذیرا شده اند به واسطه آنها است و از تاجی که بر سر دارند نور می درخشد. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخششی بی سؤال

قال الحسن

الإِعْطَاءُ قِلَّ السُّئَالِ مِنْ أَكْبَرِ السُّؤَالِ
کمک کردن قبل از تقاضا، پرتیرین آقا پی است.

اللهم صلي على محمد وآل محمد وعجل فرجهم



مردی از حضرت موعظه خواست، حضرت فرمودند:

آماده سفر آخرت شو و زاد و توشه آنرا پیش از رسیدن مرگ فراهم نما.

منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۳۶



امام حسن علیه السلام فرمود: کسی که در دلش جز خوشنودی خداطور نکند، چون دعاکنمن ضامنم که دعایش مستجاب گردد. از هر معصوم چهل حدیث، ص ۱۱۸



امام حسن علیه السلام فرمود: هان ای مردم، به تحقیق کسی که برای خدا پند دهد و سخن خدا را راهنمای خود قرار دهد به راهی پایدار رهنمون شود و خداوند او را به رشد موفق سازد.

تحف العقول، ص ۲۲۷



امام حسن علیه السلام فرمود: شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا و ادامه تفکر و اندیشه سفارش می کنم زیرا تفکر و اندیشه سرچشمه همه خوبیها است. از هر معصوم چهل حدیث، ص ۱۱۴



از حضرت پرسیده شد فقر چیست؟ فرمودند: آزمندی به هر چیزی. تحف العقول، ص ۲۲۸



امام حسن علیه السلام فرمود: شستن دستها پیش از غذا فقر را می زداید و بعد از آن اندوه را برطرف می سازد. از هر معصوم چهل حدیث، ص ۱۱۴



امام حسن علیه السلام فرمود: آغاز نمودن به بذل و بخشش پیش از درخواست و تقاضا، از بزرگترین شرافت و بزرگی است. از هر معصوم چهل حدیث، ص ۱۱۷



امام حسن علیه السلام فرمود: علم را با نوشتن مهار کنید



نگهان آسمان بهاری شد
عشق در کوچه باجاری شد
نور ماه مینه را تا دید
عرق شرم ماه جاری شد
عطر شوق ملک چکید از عرش
قطره قطره چه آشنایی شد
آسمان غرق بوسه اش میکرد
کونه بایش ستاره کاری شد
آسمان خنده کرد و خانه وحی
از غم روزگار، عاری شد
روی پشانی اش که چین افتاد
خم ابروش ذوالفقاری شد
چه صف کفر را به هم میرنخت
بر دل کفر، زخم کاری شد
خطه مانند کار و زیبا بود

... روزها مثل روزگاری شد

که خدا قلب کعبه را وا کرد...

و جهان غرق بپیراری شد

اسوه صبر بود و صلح و صفا

او خداوند بر دباری شد

زیرپایش خدا غزل می ریخت

غزلی را که از ازل می ریخت

آن امامی که تا سحر امشب

روی لبهای من غزل می ریخت

شب شعر مرا چه شیرین کرد

بین هر واژه ای غزل می ریخت

آن که در حیب کو دکان یتیم

قمر و زهره و زحل می ریخت

آن کریمی که در پیاله دهر
هر چه میریخت لم یزل می ریخت
از بهان کوچه ای که رد می شد
حسن یوسف در آن محل می ریخت
تیغ خصمش ولی به وقت نبرد
رنگ از چهره اجل می ریخت
شتر سرخ را به خون غلطاند
لرزه بر لگنجر جل می ریخت
آن امامی که روز عاشورا
از لب قاشمش غسل می ریخت

روی بهایان دعا دیدیم
در نگاه تو ما خدا دیدیم
ای کریمی که پشت خانه تو
ملک لاهوت را کذا دیدیم

بخدا خط خط لطف تورا
تک تک مایم مایم
ای مقام در آسمان بهشت
روی دوش نبی تورا دیدیم
باتو مادر میان خوف و رجا
جبر در اختیار دیدیم
صبر گاهی حماسه مرد است
پشت صلح تو کربلا دیدیم
...
در نگاه تو یاس را عمری
خسته در بین کوچه مایم
سید حمید رضا بر قعی

لا حول ولا قوة الا بالله

المحبتي
عليك يا حسن بن علي ايها
السلام



التماس دعا

السلام